



انسان پرهیزگار و صادق...

خاطره ای از زبان مقام معظم رهبری
درباره شهید عباس بابایی

ژوئیه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

نرفتمیم؛ معلوم هم نیست دستمان برسد. تأثیر معنوی این گونه است. خود عباس بابایی هم همین طور بود. او هم یک انسان واقعاً مؤمن و پرهیزگار و صادق و صالح بود. بیانات در دیدار مسئولان عقیدتی سیاسی نیروی انتظامی ۸۳/۱۰/۲۳

□ □ □

همچنین مقام معظم رهبری

در مورد شهید بابایی می فرمایند:

این شهید عزیزمان انسانی مؤمن و متقی و سربازی عاشق و فداکار بود و در طول این چند سالی که من ایشان را می شناختم، همیشه بر همین خصوصیات ثابت و پابرجا بود... او هیچ گاه به مصالح خود فکر نمی کرد و تنها مصالح سازمان و انقلاب و اسلام را مد نظر داشت. او فرماندهی بود که با زبردستان بسیار فروتن و صمیمی بود؛ اما در مقابل اعمال بد و زشت، خیلی بی تاب و سختگیر بود... این شهید عزیز یک انقلابی حقیقی و صادق بود؛ و من به حال او حسرت می خورم و احساس می کنم که در این میدان عظیم و پر حماسه از او عقب مانده ام.

منبع: خبرگزاری فارس

اما او قلباً و روحاً تسلیم بابایی شده بود. شهید بابایی می گفت دیدم در دعای کمیل شانه هایش از گریه می لرزد و اشک می ریزد. بعد رو کرد به من و گفت: عباس دعا کن من شهید بشوم! این را بابایی پس از شهادت آن خلیبان به من گفت و گریه کرد. او الان در اعلی علیین الهی است؛ اما بنده که ۳۰ سال قبل از او در میدان مبارزه بودم هنوز در این دنیای خاکی گیر کرده ام و مانده ام! ما

■ ■ ■

این شهید عزیزمان انسانی مؤمن و متقی و سربازی عاشق و فداکار بود و در طول این چند سالی که من ایشان را می شناختم، همیشه بر همین خصوصیات ثابت و پابرجا بود... او هیچ گاه به مصالح خود فکر نمی کرد و تنها مصالح سازمان و انقلاب و اسلام را مد نظر داشت.

سال ۶۱ شهید بابایی را گذاشتیم فرمانده پایگاه هشتم شکاری اصفهان. درجه این جوان حزب اللهی سرگردی بود که او را به سرهنگ تمامی ارتقا دادیم. آن وقت آخرین درجه ما، سرهنگ تمامی بود. مرحوم بابایی سرش را می تراشید و ریش می گذاشت.

بنا بود او این پایگاه را اداره کند. کار سختی بود. دل همه می لرزید دل خود من هم که اصرار داشتم، می لرزید، که آیا می تواند؟ اما توانست. وقتی بنی صدر فرمانده بود، کار مشکل تر بود. افرادی بودند که دل صافی نداشتند و ناسازگاری و اذیت می کردند حرف می زدند، اما کار نمی کردند؛ اما او توانست همان ها را هم جذب کند. خودش پیش من آمد و نمونه ای از این قضایا را نقل کرد: خلبانی بود که رفت در بمباران مراکز بغداد شرکت کرد، بعد هم شهید شد. او جزو همان خلبان هایی بود که از اول با نظام ناسازگاری داشت. شهید عباس بابایی با او گرم گرفت و محبت کرد حتی یک شب او را با خود به مراسم دعای کمیل برده بود؛ با این که نسبت به خودش ارشد هم بود. شهید بابایی تازه سرهنگ شده بود اما او سرهنگ تمام چند ساله بود؛ سن و سابقه خدمت اش هم بیشتر بود. در میان نظامی ها این چیزها مهم است. یک روز ارشدیت تأثیر دارد؛